

□ کیث. ای. یاندل  
 □ ترجمه حسن رضایی خاوری

تکثر ادیان، یک واقعیت است. سنت‌هایی دینی وجود دارد که بر حسب آموزه‌ها، مناسک، نهادها، متون دینی، تجارب و امید به آینده، کاملاً با هم متفاوت است. در این جا به کثرت‌گرایی دینی می‌پردازیم که یکی از تفاسیر تکثر ادیان است. تکثر ادیان، دارای تفاسیر گوناگون است و این خطر وجود دارد که از میان آنها، یک تفسیر رسمیت یابد. تفسیر تقریباً رسمی کثرت‌گرایی دینی، چنین است: کلیه سنت‌های دینی، اعتبار یکسانی دارد. مفصل‌ترین بیان این نوع کثرت‌گرایی، در سال ۱۹۸۹، در کتاب «تفسیر دین»<sup>۲</sup> پروفیسور «جان هیک» آمده است. اثر دیگری که در آن، جان هیک سعی بلیغ نمود تا به انتقادات وارده پاسخ گوید، «کلام مسیحی درباره ادیان»<sup>۳</sup> است که در سال ۱۹۹۵ منتشر شد. ما با تأکید بر همین اثر، به بررسی کثرت‌گرایی دینی، آن گونه که در این اثر آمده است، می‌پردازیم.

۱. فصل ششم از کتاب فلسفه دین (Philosophy of Religion)، با عنوان کثرت‌گرایی دینی (Religious Pluralism)، نوشته کیث. ای. یاندل (Keith E. Yandell)، ۱۹۹۹ م.

2. (London: Macmillan, and New Haven: Yale University Press).

3. (Louisville: Westminster/ John Knox Press, 1995).

## محتوای کثرت‌گرایی دینی

- دست کم، ادعاهای زیر، هسته اصلی کثرت‌گرایی دینی را تشکیل می‌دهد:<sup>۱</sup>
  - هر دینی، اساساً این پرسش را مطرح می‌کند که «چطور از وضع نابسامان موجود، به آینده بهتر دست می‌یابیم».<sup>۲</sup>
  - کلیه ادیان جهان، پاسخی به سؤالی واحد است.<sup>۳</sup>
  - هر یک از ادیان جهان، واقعیت‌پیداری خاص خود را دارد.<sup>۴</sup>
  - از آن جا که هر یک از ادیان جهان، دارای واقعیت‌پیداری مخصوص به خویش است، ادعاهای هیچ یک از این ادیان با ادیان دیگر، تعارض ندارد.<sup>۵</sup>

۱. این مطلب در خلال انتقادهای ما روشنتر خواهد شد.

۲. پروفیسور هیک در کتاب «کلام مسیحی درباره ادیان» چنین ادعا می‌کند:

«ادیان، سؤالیهای مختلفی طرح می‌کنند. من معتقدم این سؤالیها با همه تفاوتی که دارد، در پی یک چیز است: تمام ادیان «دار فانی بودن» این جهان و امکان آینده‌ای به مراتب بهتر را مفروض می‌گیرند. بنابراین، سؤالیهای کلیه ادیان به یک چیز بازمی‌گردد؛ این که انسان چگونه از این زندگی ناقص، به حیات کاملتر دست یابد؟ در سنت مسیحی، تمام سؤالیها به این پرسش منتهی می‌شود که انسان چه کاری باید بکند تا رستگار شود؟» (ص ۴۱)

۳. پروفیسور هیک می‌گوید: «هر یک از ادیان بزرگ جهان، پاسخی برای حقیقت‌غایی است و نیز هر یک از این ادیان، طریق نجات انسان را فراهم می‌کند.» هیک می‌افزاید: «از یک سو، کثرت‌گرایی دینی، نظامهای نظری متفاوتی را مطرح می‌کند که در هر یک از سنتهای دینی به صورت خالص وجود دارد، و از سوی دیگر، نظریه فراگیری را ارائه می‌دهد که بر اساس آن، سنتهای دینی، به عنوان هویت‌های مستقل، پاسخهای متفاوت بشر به حقیقت به شمار می‌رود. (همان)

۴. «سرانجام، تنها یک نظام از این نظامهای رقیب، تأیید جهانی خواهد یافت؛ بدین ترتیب، سنتهایی که این نظامهای اعتقادی از بطن آنها برمی‌خیزد، در صورتی که با استناد به نتایج خودشان مورد قضاوت قرار گیرد، پاسخهای کمابیش معتبر و یکسانی به حقیقت محسوب می‌شود. تفکیک واقعیت فی‌نفسه از واقعیت، آن گونه که موضوع اندیشه و تجربه بشری است، ما را قادر می‌سازد که چگونگی این موضوع را بهتر درک کنیم که نظامهای متفاوت اعتقادی، باورهای درباره جلوه‌های متفاوت واقعیت است.» (همان)

۵. در جواب این پرسش که آیا تفسیر شما یک تفسیر کاملاً شیک نیست؟ پروفیسور هیک می‌گوید: «بله، اما واقعاً مجبوریم بین مطلق‌انگاری سنتی و یک تفسیر کثرت‌گرایی صادقانه از وضعیت ادیان جهان، دست به انتخاب بزنیم.» (همان)

۵. تا آن جا که می‌توان گفت، در هر یک از ادیان جهان، پاسخ به این واقعیت پدیداری، اثری مشابه دارد.
۶. کلیه ادیان جهان، دارای اعتباری یکسان است.<sup>۱</sup>
۷. گزاره‌هایی که به ظاهر، بیان‌کننده دیدگاه‌های ادیان بزرگ جهان است، واقعیت اسطوره‌ای دارد؛ یعنی این گزاره‌ها بازگوکننده داستان‌هایی است که منشأ عمل می‌گردد.
۸. اگر رفتار، درست باشد، اساطیر نیز درست است.<sup>۲</sup>
۹. دلیل مقبولیت کثرت‌گرایی دینی، آن است که این نظریه، بهترین توضیح برای واقعیات اصلی تکثر ادیان به شمار می‌رود.

۱. پروفیسور هیک مبنای این ادعا را چنین توضیح می‌دهد:

«من می‌خواهم بگویم آنچه دقیقاً نسبت به اعتقاد مسیحیت درباره پدر آسمانی - مثلاً این اعتقاد که خداوند همچون یک پدر ایده‌آل، فرزندان را دوست دارد - گفته می‌شود، دارای صحت افسانه‌ای درباره واقعیت فی‌نفسه است... منظور من از افسانه، داستانی است که صحت لفظی آن، مورد نظر نیست، اما محتوای آن، واکنش عملی شئونندگان را برمی‌انگیزد. البته یک افسانه درست، افسانه‌ای است که واکنش مناسبی را برانگیزد. بنابراین، درستی افسانه، در عمل به اثبات می‌رسد، که قادر است ما را به راه درست هدایت کند. به این ترتیب، پدر آسمانی، تجلی اصیل واقعیت است. اندیشیدن درباره واقعیت به عنوان یک پدر آسمانی، اندیشیدن به راهی است که ما را به سوی واقعیت هدایت می‌کند. این نوع تفکر، حقیقتی را در درون ما زنده می‌کند که همه زندگی ما را فرامی‌گیرد و ما را آماده می‌سازد که فی‌المثل همسایگان خود را دوست بداریم. البته من می‌خواهم معیار زبانی یکسانی برای تمام ادیان جهانی درباره غایت ارائه کنم.» (همان)

۲. در برابر این سؤال که «چه دلیلی برای درستی کثرت‌گرایی وجود دارد؟» پاسخ پروفیسور هیک چنین است: «این فرضیه، بهترین فرضیه است؛ یعنی از منظر دینی، جامع‌ترین و در عین حال، مناسبترین توضیح درباره واقعیت تاریخ ادیان به شمار می‌رود. پیشنهاد «بهترین توضیح» دلیل نیست؛ زیرا همواره برای پذیرش پیشنهادات دیگری که گفته می‌شود، توضیح بهتری هست. راه باز است، بنابراین، پاسخ درست کسانی که توضیح پیشنهادی مرا نمی‌پسندند، این نیست که بگویند چنین امری با دلیل اثبات نمی‌شود، بلکه وظیفه آنان این است که بدیل بهتری عرضه کنند. من این نظر را که «پاسخ درست چیست؟» قبول ندارم. اگر من بر این باور باشم که دلیل دوستی که آلبالوهایش را در داخل ظرفشویی می‌ریزد، این است که آلبالوها عدد اول هستند، شما نمی‌توانید به منظور نشان دادن عدم کارایی توضیح من، فرضیه دیگری پیشنهاد کنید؛ زیرا عدد اول، چیزی نیست که بدیل داشته باشد.»

اندیشه اصلی کثرت‌گرایی دینی، از این قرار است: فرد، کار خود را با انتزاع آغاز می‌کند؛ جای شناختها و چاره‌جوییهای مشخص را یک سؤال مبهم می‌گیرد و سپس به مفهوم واقعیت پدیداری توسل می‌جوید. زبان «شیء پدیدار» در برابر «شیء فی نفسه» از فلسفه «امانوئل کانت» به ارث رسیده است. ارتباط نظریه کانت با کثرت‌گرایی دینی، در آن است که کلیه اشیا را که ادیان، موجود می‌پندارند، به این امر باز می‌گردد که تنها وجود «پدیداری» دارند، نه وجود «فی نفسه». هر پدیدار دینی خاص، یک سنت دینی است که در آن به ظهور پیوسته است و هر یک از سنتهای دینی، ادعاهایی درباره «پدیدارهای» خاص خود دارد. به نظر می‌رسد که پاسخ به «پدیدار» دینی خاص یکی از سنتهای دینی، به همان اندازه پاسخ به «پدیدار» دینی دیگر در یک سنت دینی متفاوت، مایه پرورش افراد نجیب می‌گردد.<sup>۱</sup>

بنابراین، هر یک از سنتهای دینی، کم و بیش، به یک اندازه، مایه پرورش نجابت می‌گردد. این مسأله را می‌توان چنین بیان کرد که تمام سنتهای دینی، اعتبار یکسانی دارد. اگر ما در این جا دینی را حق می‌دانیم، منظورمان این است که توانایی پرورش نجابت دارد. به این ترتیب، وقتی می‌گوییم: سنتهای دینی که به ظاهر، مدعی وجود اشیاست، خود، اسطوره‌ها و یا استعاره‌های عامی است که نقششان ایجاد رفتار است، حقانیت سنتهای دینی را به طور کامل، از آن سلب کرده‌ایم. یک دلیل برای قبول چنین دیدگاهی، این است که چنین عقیده‌ای، نسبت به هر نوع اعتقاد دیگر، بهتر می‌تواند تکثر ادیان را تبیین کند.

## برخی از پیامدهای کثرت‌گرایی مرتبط با دین

حال به برخی از پیامدهای کثرت‌گرایی مرتبط با دین اشاره می‌کنیم:

۱. واژه‌های نجابت و نجابت اخلاقی، در فضایل اخلاقی جایگاه مهمی دارد. کثرت‌گرایی بر آن است که بین سنتهای دینی، توافق اخلاقی عمیقی وجود دارد. اگر کسی به چیزی غیر از رفتار آشکار پیروان ادیان نظر بدوزد، تردید برانگیز خواهد بود. همچنین کثرت‌گرا ظاهراً چنین می‌اندیشد که تغییر در ایده‌های ما بعد طبیعی، موجب تغییر در اخلاقیات نمی‌شود. این نظر نیز کاملاً مورد تردید است.

۱. گفته می‌شود: هر سنت دینی، به واقعیت‌های پدیداری می‌پردازد. طبق نظریه کثرت‌گرایی دینی، یهوه، الله، براهمان، جیوا و حقیقت بودا، همه، واقعیت‌های پدیداری هستند. واقعیت پدیداری عبارت است از برابری تعامل قوای شناختی انسان و واقعیت؛ یعنی همان چیزی که کثرت‌گرایی دینی می‌گوید: هنگامی که انسان در یک تجربه دینی، به واقعیت پاسخ دهد، به ظهور می‌پیوندد.

بنابراین، واقعیت پدیداری، نحوه ظهور واقعیت برای انسان است. اگر موجود انسانی را نادیده بگیریم، هیچ‌گونه واقعیت پدیداری نخواهیم داشت. کسی که با زبان دوپهلوی کثرت‌گرایی دینی آشنایی نداشته باشد، به آسانی نتیجه خواهد گرفت که موجود پدیداری وجود ندارد. با این همه، روح و جن برای کسانی که ادعای تجربه آنها را دارند، موجودات واقعی به شمار می‌آیند.

چیزهایی را که سنت‌های دینی، موجود می‌پندارند، در بهترین حالت، مانند وجود رنگها در دیدگاه فلسفی مدرن است. در فلسفه مدرن، وجود رنگها، تأثیر اشیای بی‌رنگ بر قوای حسی شخص است. در این دیدگاه، رنگها مفاهیم وابسته به ذهن است که در تجارب ادراکی حاصل می‌شود، نه صفاتی برای اشیاء. بدین ترتیب، کثرت‌گرایی دینی، مدعی است که وجود یهوه، پدر، الله و... وابسته به ذهن و تجارب ماست. به زبان ساده‌تر، آنچه کثرت‌گرایی دینی درباره سنت‌های دینی می‌گوید، این است که معتقدات دینی، اصلاً وجود ندارد. تا به این جا، کثرت‌گرایی دینی با طبیعت‌گرایی، موافق است.

این امر، هنگامی کاملاً روشن می‌شود که به این ادعای کثرت‌گرایی توجه کنیم: سنت‌های دینی، اسطوره‌ها و یا استعارات عامی است که نه صادق است و نه کاذب، بلکه مفید است. اگر انسان ادعا کند که هیچ‌گلی وجود ندارد، وجود گل را انکار کرده است. همچنین، اگر بگوید تمام آنچه درباره گلها گفته می‌شود، اسطوره یا استعاره‌ای است که در صورتی که منشأ رفتار خاص گردد، مفید است، باز هم انکار کرده است که گلی وجود دارد. همین ادعا درباره خدا یا نیروانا نیز صادق است.

۲. اگر کثرت‌گرایی دینی درست باشد، هیچ‌کس از نوع مشکلاتی که گفته می‌شود سنت‌های دینی دارد، نخواهد داشت. یکی از مشکلات دینی، این است که انسان اخلاقاً

موجود خوبی نیست. یک راه حل این مسأله، آن است که در عمل، به گونه‌ای رفتار کنیم که به این خوبی دست یافته‌ایم. اگر اموری که سنتهای دینی، آنها را باور دارد، وجود نداشته باشد، مسائلی که ادیان برای آنها راه حل ارائه می‌کنند، برای هیچ کس مایه دغدغه خاطر نخواهد بود.

۳. از منظر کثرت‌گرایی دینی، عمل تبلیغی، محکوم است. هر مؤمنی، پیرو هر دینی که باشد، اگر سعی کند دیگری را به کیش خود درآورد، به عنوان خائن به صلح و تنوع خانواده بشری، گناهکار تلقی می‌شود.<sup>۱</sup> البته دعوت به کثرت‌گرایی، مشمول این حکم نمی‌گردد.

مقصود هر چه باشد، روشن نیست که انسان چگونه می‌تواند با قبول این عقیده که «آنچه ادیان، موجود می‌پندارند، وجود ندارد و آنچه از مسائل اصلی می‌دانند، اصلاً مسأله نیست»، به کلیه ادیان، کاملاً احترام بگذارد. همین بیان برای قبول عقیده‌ای که ادعاهای فوق را با ادعاهای متفاوت دیگری جایگزین سازد نیز صادق است؛ ادعاهایی که نمی‌گوید: هر چیزی که سنتهای دینی به وجودش باور دارند و یا هر مسأله‌ای که این سنتها آن را جدی تلقی می‌کنند، حتماً وجود دارد. علاوه بر این، در جهان دینی جدید، کثرت‌گرایی، خود، به مثابه تلاشی به شمار می‌رود که به واقعیت آنچه از مسائل مهم ما محسوب می‌شود، اعتراف می‌کند؛ اگرچه در عین حال، راه حل خاص خود را ارائه می‌کند. بنابراین، جای این سؤال فلسفی - آنچه تا کنون گفته شده است، برای این سؤال، جنبه مقدماتی دارد - باقی است که چه دلیلی برای رد یا پذیرش کثرت‌گرایی دینی وجود دارد؟

### بحث انتقادی نخست

ظاهراً این اندیشه که همه تجارب دینی، تجربه چیز واحدی است، نامعقول می‌باشد. محتوا و شکل چنین تجربه‌ای، نشان نمی‌دهد که این دیدگاه، جز خیال‌بافی، چیز

1. Hick, A Christian Theology of Religions, op. cit., p.118.

دیگری باشد.<sup>۱</sup>

بنابراین، در همین قدم اول، مانع مهمی وجود دارد که این نظریه برای ایجاد هرگونه امیدی، ناگزیر باید از آن عبور کند. (فعالاً بحث از این مانع را کنار می‌گذاریم)

## مفاهیم انسانی

آنچه باید درباره کثرت‌گرایی بگوییم، بستگی به این دارد که ذهن انسان برای چه چیزهایی بیشتر اهمیت قائل است. نظریه کثرت‌گرایی دینی درباره حدود آنچه انسان نسبت به واقعیت، صادق می‌داند، ادعاهای متفاوتی دارد. دلایل فراوانی درباره این حدود، ارائه شده است. یکی از این دلایل، از مفاهیم انسانی سود می‌جوید.<sup>۲</sup> مفهوم انسانی، مفهومی نیست که درباره انسان به کار می‌رود، بلکه چیزی است که انسان، آن را به کار می‌برد. کثرت‌گرایی دینی از این ادعا و یا ادعاهای شبیه آن استفاده می‌کند تا انکار کند که مفاهیمی چون موجود خودآگاه یا ناخودآگاه، درباره موجود واقعی به کار می‌رود.

بنابراین، ادعای کثرت‌گرایی، دو مرحله دارد:

۱. مفاهیم انسانی، هرگونه مفهومی است که انسان، آنها را به کار می‌برد.
۲. هیچ مفهوم انسانی، قابل اطلاق به واقعیت نیست.

این دو ادعا، چیزی را تشکیل می‌دهد که «محدودترین قرائت» کثرت‌گرایی دینی نامیده می‌شود. در این حالت، کثرت‌گرا انکار می‌کند که حتی بتوان وجود یا عدم را به واقعیت نسبت داد. همچنین، کثرت‌گرایی دینی نمی‌پذیرد که بتوان شماری از مفاهیم را به واقعیت نسبت داد؛<sup>۳</sup> اگرچه در عین حال، مدعی است که تنها یک مقوله به نحو

۱. توضیح مفصل این مطلب در کتاب اخیر نویسنده با عنوان «معرفت‌شناسی تجربه دینی» آمده

است. (Cambridge: Cambridge University Press, 1995)

2. Hick, A Christian Theology of Religions, op. cit., p.62.

3. Ibid., p.71.

شایسته معین شده است و آن، مفهوم واقعیت است.<sup>۱</sup> در نتیجه، «محدودترین قرائت» کثرت‌گرایی دینی، خود را نفی می‌کند: زیرا از واقعیت، به گونه‌ای سخن می‌گوید که درباره هیچ چیز نمی‌توان آن گونه سخن گفت.

کثرت‌گرایی، همچنین اصرار دارد که واقعیت، متعالی است؛ یعنی شرط وجود و عالی‌ترین خیر است<sup>۲</sup> و ادیان و تجارب دینی، پاسخهایی برای این واقعیت متعالی می‌باشند.<sup>۳</sup> ولی اینها نیز مفاهیم انسانی است و همان مانعی که نمی‌گذارد مفاهیم، به وسیله سنتهای دینی واقعی به کار رود، مانع از به کار گرفتن این مفاهیم توسط کثرت‌گرایی دینی - که احتمالاً در پی فریب و تقلب نیست - می‌شود.<sup>۴</sup> اما بر اساس «محدودترین قرائت» کثرت‌گرایی دینی، درست نیست که واقعیت را با عناوین متعالی شرط وجود و عالی‌ترین خیر و یا کمکی برای حصول تجربه دینی، توصیف کنیم.

یکی دیگر از محدودیتهایی که مانع می‌شود به درستی درباره واقعیت سخن بگوییم، آن است که تنها صفات حاصل از منطق، ممکن است به واقعیت انتساب یابد. آنچه از این عبارت فهمیده می‌شود، این است که منطق، در کلیه عوالم ممکن و نسبت به هر چیزی که وجودش ممکن باشد، و در نتیجه، برای هر چیزی که واقعاً وجود داشته باشد، کاربرد دارد. انکار این امر، به منزله پذیرفتن ادعایی تناقض‌آمیز است که هر قدر از آن دوری کنیم، بهتر است.

انواع صفاتی را که منطق، مجاز می‌داند، صفاتی است که اگر شیء قرار است چیزی باشد، باید این صفات را داشته باشد.<sup>۵</sup> منظور از صفات، در این جا چیزی است که

1. Ibid., p.69.

2. Ibid., pp.62, 63.

3. Ibid., p.67.

۴. طبق نظریه یکتاپرستی که بر اساس آن، انسانها مخلوق تصور خداوند هستند، انسان یک مفهوم و در عین حال، معتبر می‌باشد. به همین ترتیب، دیدگاهی که وحی را جدی تلقی می‌کند، می‌تواند قابل اعتماد باشد. اما کثرت‌گرایی دینی، این ملاحظات را نادیده می‌انگارد.

۵. انسان به آسانی می‌تواند بگوید که منطق اصطلاحات را ایجاد می‌کند. البته منظور از اصطلاحات، گزاره‌هاست، نه صفات. بنابراین، گزاره‌ها به گونه‌ای است که اگر جمله «X برابر است با F» صادق باشد. یک گزاره با یک صفت منطبق است. در یک شرح کلی مورد قبول، در برابر کلیه چیزهایی که



شامل کیفیتها و نسبتهاست. نمونه‌هایی از چنین صفاتی عبارتند از: صفت داشتن، تنها صفت سازگار داشتن، هوهویت، غیریت و...<sup>۱</sup> بنابراین، دانشجویی که در نامه‌اش خطاب به خانواده خود می‌نویسد: من با دختری فوق‌العاده آشنا شده‌ام؛ او دارای صفات سازگار است، این نامه، حاکی از عشق دانشجوی مزبور به دختر نیست.

«قرائت میانه» کثرت‌گرایی دینی می‌گوید: تنها صفاتی را می‌توان به شایستگی، به واقعیت نسبت داد که از منطقی که آنها را مجاز بدانند، حاصل شده باشد. این دیدگاه، ارزش آن را دارد که مورد ملاحظه دقیق قرارگیرد و چنان‌که در پی می‌آید، دو بخش دارد: ۱. صفت  $P$  منطقی است، اگر و تنها اگر منطقی که آن را به  $X$  نسبت می‌دهد، مستلزم آن باشد که  $X$  دارای  $P$  است.

۲. تنها صفاتی شایستگی انتساب به واقعیت دارد که از منطقی حاصل شده باشد. قبول این دو واقعیت به ظاهر ناچیز، برای کثرت‌گرایی دینی، نتایج ویران‌کننده‌ای

→ به جای  $X$  قرار می‌گیرد، اصطلاحاتی وجود دارد که جانشین  $F$  شود. بدین ترتیب،  $X$  وجود دارد، به نحوی که  $FX$  و برای کلیه  $X$ ها،  $FX$  یا درست است یا نادرست. در استدلال من، مهم این نیست که از اصطلاحات یا صفات، صحبت به میان بیاوریم یا نیاوریم؛ به هر یک از دو طریق می‌توان استدلال را ادامه داد.

۱. شیوه بیان پروفیسور هیک و به همان میزان در این جا شیوه بیان من، برای بیان یک مطلب دقیق، ناکافی است؛ مثلاً:

۱. یک نظام صوری منطقی، نظامی از قضایا نیست، بلکه نظام کارکردی قضایاست؛ قضیه‌ای چون  $X$  وجود دارد که در آن « $FX$ »، و برای کلیه  $X$ ها،  $FX$  نه درست است و نه نادرست. چنین قضایایی وجود دارد و به نوبه خود، چارچوب منطقی قضایای وجودی و کلی را تشکیل می‌دهد. ۲. قضایایی چون «برای کلیه  $X$ ها،  $X=X$ » و «برای کلیه  $X$ ها،  $FX$ » یا « $-FX$ »، نه درست است، نه نادرست.

۳. تفسیر یک نظام صوری، آن را با قضایا مرتبط می‌سازد و کاربرد منطقی برای هر چیزی از طریق قضایا، بی‌توجه به غلط یا درست بودن قضایا درباره آن چیزها، صورت می‌گیرد. من این مطلب را دو بار چاپ کردم، اما توجهی به آن نشد. راهی را که این موضوع باز می‌کند، برای اثبات بطلان کثرت‌گرایی کافی است. به روشنی می‌توان فرض کرد که ما دارای صفات سازگار کلی هستیم که به دو نوع تقسیم می‌شود: صفات سازگاری که از منطقی ناشی می‌شود، و صفات سازگاری که از منطقی ناشی نمی‌شود. این به عهده خواننده است که استدلال مرا به گونه‌ای دریابد که به این موضوع وقوف حاصل کند.

به همراه دارد که برای پی بردن به اهمیت آن باید به نکات زیر توجه کرد:

۱. باید به صفاتی توجه کرد که کثرت‌گرایی، آنها را به واقعیت نسبت می‌دهد: واقعیت، متعالی است. وجود واقعیت، هم شرط وجود ما و هم شرط بهروزی ماست.<sup>۱</sup> واقعیت، چیزی است که کلیه تجارب دینی، پاسخهایی برای آن به شمار می‌رود.<sup>۲</sup> صحبت از واقعیت با همه ملازمات و ویژگیهای تاریخی آن که اغلب با استناد به خداوند، از آنها سخن به میان می‌آید، نباید ما را گمراه سازد. واقعیت، نه شخصی، نه خودآگاه و نه خداوند است.

۲. باید توجه داشت که هیچ یک از این صفات، صفاتی نیست که از منطق حاصل شده باشد. این امر، یکی از اصول بنیادین «قرائت میانه» کثرت‌گرایی دینی را که این صفات را به واقعیت نسبت می‌دهد، به چالش فرامی‌خواند.

بر اساس آموزه این نوع قرائت، این صفات، قابل انتساب به واقعیت نیست. بر فرض که کثرت‌گرایی دینی، درست باشد، چنانچه این نکته روشن نباشد، نمی‌توان واقعیت را متعالی؛ یعنی شرط وجود و یا بهروزی ما و یا چیزی که تجارب دینی پاسخی برای آن به شمار می‌رود، دانست. انتساب این صفات به واقعیت، گرفتار شدن در بازی مغالطه‌آمیز کثرت‌گرایی دینی است. هرگونه دفاع از کم‌اهمیت بودن مسأله، این واقعیت را تغییر نمی‌دهد.<sup>۴</sup>

۳. اگر هیچ یک از صفات «متعالی بودن»، «شرط وجود و بهروزی مابودن»، «بودن چیزی به گونه‌ای که تجارب دینی پاسخی برای آن به شمار رود»، به واقعیت انتساب نیابد، این توضیح که کثرت‌گرایی دینی، تابعی از تکثر ادیان است، ناروا خواهد بود.

توضیحی که با کثرت‌گرایی دینی سازگاری دارد، چنین است: چیزی وجود دارد که تنها صفاتی چون: داشتن صفت، فقط داشتن صفت سازگار و دیگر صفاتی که از منطق حاصل شده باشد، قابل انتساب به آن است. این چیز، متعالی؛ یعنی شرط وجود و

1. Hick, A Christian Theology of Religions, op. cit., p.60.

2. Ibid., p.63.

3. Ibid., p.67.

4. I've made the point in print twice without its importance being noted. The admission it refers to is itself enough to refute RP.

بهروزی مابوده، همان چیزی است که تجارب دینی، پاسخی برای آن به شمار می‌رود. این توضیح، متضمّن آن است که: چیزی وجود دارد که هم تنها صفات حاصله از منطق، به نحو مناسبی به آن انتساب می‌یابد و هم صفاتی که از منطق حاصل نشده، ممکن است به نحو شایسته‌ای به آن اطلاق شود.

به این ترتیب، توضیح کثرت‌گرایی دینی، دربردارنده یک تناقض درونی است و هر چیزی که دربردارنده تناقض درونی باشد، خود دچار تناقض است. بنابراین، توضیح کثرت‌گرایی دینی، خود دچار تناقض است. تناقض، بالضروره باطل است؛ پس توضیح کثرت‌گرایی دینی، بالضروره باطل است. اما توضیح کثرت‌گرایی دینی، هسته اصلی نظریه کثرت‌گرایی را تشکیل می‌دهد؛ پس نظریه کثرت‌گرایی دینی، بالضروره باطل است.

کثرت‌گرایی دینی، بدترین نوع بطلان ذهنی [تناقض] را مجاز می‌شمارد و بنابراین، هیچ‌گونه توضیح درست‌ممکنی برای تکثر ادیان در اختیار ندارد؛ توضیحاتی که حتی احتمال صحّت هم نداشته باشد، توضیحات اصیل نیست. بنابراین، کثرت‌گرایی دینی، هیچ توضیح اصیلی درباره تکثر ادیان ندارد.

اکنون سؤال این جاست که آیا راه دیگری برای تعیین حدود کثرت‌گرایی دینی وجود دارد یا خیر؟ این سؤال، ما را به قرائتی از کثرت‌گرایی رهنمون می‌شود که می‌توان آن را «کثرت‌گرایی با کمترین محدودیت» نامید. بر اساس این نوع کثرت‌گرایی، آن دسته از صفاتی درباره واقیعت اطلاق‌پذیر است که یا صفات صرفاً منطقی باشد و یا صفاتی باشد که می‌توان آنها را صفات مناسب نامید. واژه مناسب، به طور خلاصه، به صفاتی اشاره دارد که اطلاق آنها به واقیعت، مستلزم تناقض نباشد.<sup>۱</sup> بنابراین، می‌توان مطلب را چنین بیان کرد:

۱. اگر و تنها اگر صفتی از منطق حاصل نشده باشد، آن صفت، صفت مناسب نامیده

1. Strictly, I suppose, we'd have one genus - happy properties - with two species: happy properties that are generable from logic, and happy properties that are not. I leave it to the reader to work out the rephrasing of my argument that this point would require.

می شود.

۲. واقعیتی که دارای چنین صفتی است، با هیچ یک از آموزه‌های ادیان، ناسازگار نیست.

۳. هیچ دلیلی برای این اندیشه وجود ندارد که واقعیت، فاقد این صفت است.

۴. واقعیتی که دارای چنین صفتی است، به این مفهوم که وجود واقعیت، چیزی را توضیح می‌دهد که کثرت‌گرایی دینی در پی توضیح آن است، معنی می‌بخشد. این دیدگاه، با همه جذابیتش، یک نظریه بی‌محتواست. واقعیت معقول، می‌تواند یک صفت مناسب باشد. نمونه‌های بسیاری از آموزه‌های دینی وجود دارد که اگر حمل بر واقعیت شود، منجر به تناقض خواهد شد.

فرض ضمنی کثرت‌گرایی دینی، حداقل در برخی از قرائت‌هایش، آن است که هیچ‌گونه صفت مناسبی وجود ندارد. در عمل، این ادعا کاملاً موجه به نظر می‌رسد. در واقع، وجود «ادویتا ویدانتا» و شاخه مطلق‌گرای آیین بودایی، این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند. وابستگی یا رابطه علی بین آنچه «ادویتا ویدانتا» و یا شاخه مطلق‌گرای آیین بودایی، آن را موجود فرض می‌کند و بین شخصیت انسانی، انکار می‌شود، هرگونه تلاش کثرت‌گرایی دینی برای سازگار بودن با همه چیز آن را به تناقض درونی منجر می‌سازد. صحبت از واقعیت به عنوان چیزی که در تجارب دینی خود به آن پاسخ می‌دهیم؛ یعنی متعالی بودن آن برای روح ما که واقعاً وجود دارد و یا به عنوان شرط وجود و عالی‌ترین سعادت ما، بین انسان و حقیقت غایی، به گونه‌ای تمایز ایجاد می‌کند که مثلاً ادویتا ویدانتا و شاخه مطلق‌گرایی بودیسم، آن را تکذیب می‌کند. به این ترتیب، «کثرت‌گرایی دینی با کمترین محدودیت» نیز کاملاً باطل می‌گردد.

## اهمیت تبیین کثرت‌گرایانه برای کثرت‌گرایی دینی

طبق نظریه کثرت‌گرایی دینی، واقعیت، چیزی نیست که در یکی از سنت‌های دینی توصیف شده باشد. یهوه، پدر، الله، بودا یا حقیقت بودا، براهمان، آتمان، جیوا و یا هر

بیت

۱۸۲

طیبه عیون کاشوری

چیز دیگر، مساوی با حقیقت نیست. تصور بر این است که واقعیت، تجربه‌ای است که از کلیه این موارد یا بیشتر از آن داریم. البته تجربه یهوه، پدر، الله، بودا، یا حقیقت بودا، براهمان، آتمان، جیوا و... یک صفت کمی یا اضافه نیست که فقط از رابطه منطقی حاصل شود. هرگونه توصیف این چینی از واقعیت، طبق اصطلاحات کثرت‌گرایی، بی‌اساس است.

بدین ترتیب، شاید لازم باشد که کثرت‌گرایی دینی، این ادعایش را که فقط صفات حاصل از منطق، به واقعیت انتساب می‌یابد، رها سازد. با این همه، کثرت‌گرایی دینی، راه را برای نقض این قاعده که «تنها صفاتی به واقعیت اطلاق می‌شود که محصول یک رابطه منطقی باشد»، باز می‌گذارد. بنابراین، کسی که کثرت‌گرایی دینی را می‌پذیرد، ممکن است در مقام نظر، به راحتی از آنچه در عمل، معمولاً این دیدگاه را نقض می‌کند، صرف نظر کند.

این رویکرد، نقشی اساسی را که ادعای زیر در کثرت‌گرایی دینی ایفا می‌کند، نادیده می‌گیرد. ادعا چنین است: «تنها صفاتی که از منطق حاصل می‌شود، ممکن است به واقعیت انتساب یابد». پروفیسور هیک، از نقش ادعای فوق آگاه است.

خلاصه این که دلیلی که پشتوانه قرائتهای سه‌گانه کثرت‌گرایی دینی به شمار می‌رود، این است که اگر توصیف واقعیت به صفات حاصل از منطق که مورد تأیید کثرت‌گرایی دینی است، محدود نشود، نمی‌توان همچنان از کثرت‌گرایی دینی دم زد و راه دیگری جز دو راه زیر را که هر دو راه برای کثرت‌گرایی دینی غیر قابل قبول است، انتخاب کرد:

۱. یا تنها مجموعه صفاتی را که یهودیان به یهوه، مسیحیان به پدر، مسلمانان به الله، بوداییان به حقیقت بودا و... نسبت می‌دهند، به واقعیت نسبت دهیم و سپس انتساب دیگر صفات را تنها هنگامی مجاز بشماریم که با توصیف مورد نظر ناسازگار نباشد (این امر یک دین را حق می‌داند و دیگر ادیان را کاملاً خطا).

۲. یا سعی کنیم کلیه صفاتی را که ادیان؛ مثلاً یهودیت به یهوه، مسیحیت به پدر، اسلام به الله، ماها یا بودیسم به حقیقت بودا نسبت می‌دهند، به واقعیت نسبت دهیم؛ با قبول این نتیجه که واقعیت، به ظاهر، صفات ناسازگار بسیاری دارد، (قبول این شیوه

باعث می شود که کلیه ادیان را حق بدانیم).

با توجه به نمونه های اندکی که تا کنون ارائه شد و نیز نمونه های فراوانی که به آنها اشاره نکردیم، دو نکته روشن می گردد:

۱. حقانیت تنها یکی از ادیان، مستلزم بطلان سایر سنتهای دینی است.
۲. حقانیت کلیه ادیان، در عمل، موجب تناقضات بسیار می گردد و ذهن را به انبانی از تناقضات فکری تبدیل می کند. به این ترتیب، حقانیت کلیه ادیان، خود را نقض می کند.

نظریه حقانیت یکی از ادیان، ناقض خود نیست، اما با نظر کثرت گرایی، ناسازگار است. اگر این نظریه را که تنها صفات حاصل از منطق را می توان به شایستگی به واقعیت نسبت داد، رد کنیم، بر سر دو راهی قرار خواهیم گرفت: یا باید بپذیریم که همه ادیان، حق است و یا باید قبول کنیم که فقط یکی از ادیان، حق می باشد. بنابراین، با رد نظریه ای که می گوید: فقط صفات حاصل از منطق، به شایستگی به واقعیت نسبت داده می شود، یا به دام تناقض دچار می شویم و یا به چیزی می رسیم که کثرت گرا آن را نمی پذیرد.

به عبارت روشنتر، با تمسک به این مفهوم که واقعیت، چیزی است که هم تجارب دینی، پاسخهایی برای آن محسوب می شود و هم می توان گفت: فقط دارای صفاتی است که از روابط منطقی حاصل شده باشد، کثرت گرایی دینی، سنتهای دینی را از حالت دوگانه حق و باطل و ناسازگاری کامل نجات می دهد تا مفید و نامتعارض گردد. با انکار هر یک از دو ادعای فوق، ایجاد این تغییر در کثرت گرایی، مبنایی نخواهد داشت.

## بحث انتقادی

تلاشهای فراوانی ممکن است صورت بگیرد تا تفسیری غیر متناقض که کثرت گرایی دینی نیاز مبرمی به آن دارد، ارائه گردد. برای مثال، کثرت گرا ممکن است یکی از دو نظریه «ذات» یا «ماهیت» را درباره صفات بپذیرد.

طبق نظریهٔ شمول‌گرایی صفت، برای هر مقولهٔ  $X$  و صفت  $Q$ ، بالضروره یا  $X$  دارای  $Q$  است و یا  $X$  دارای  $Q$  نیست. این نظریه با نظریهٔ شمول‌گرایی محدود صفت که به گونهٔ زیر بیان می‌شود، در تضاد است: برای هر مقوله  $X$  و صفت  $Q$ ، بالضروره یا  $X$  دارای  $Q$  است یا دارای  $Q$  نیست؛ مگر این که  $X$  دارای ماهیت  $N$  باشد، به نحوی که  $X$  دارای ماهیت  $N$ ، مستلزم این باشد که  $X$  آن نوع چیزی نیست که دارای  $Q$  باشد یا نباشد.

نظریهٔ شمول‌گرایی صفت، ساده و صریح است. این نظریه می‌گوید: برای هر صفت  $Q$ ، واقعیت - اگر واقعییتی وجود داشته باشد - یا دارای  $Q$  است یا فاقد آن است. شمول‌گرایی محدود صفت، دربردارندهٔ همین ادعاست؛ منهای آن دسته از صفاتی که واقعیت بذاته نمی‌تواند این صفات را داشته باشد.

اما بر اساس نظریهٔ کثرت‌گرایی دینی، کسی نمی‌تواند صفت «داشتن ماهیت» را به واقعیت نسبت دهد.<sup>۱</sup> بدین ترتیب، کثرت‌گرایی دینی نمی‌تواند به نظریهٔ شمول‌گرایی محدود صفت، تمسک جوید. اگر کثرت‌گرایی دینی، واقع‌گرایی غیر محدود صفت را بپذیرد، خطا خواهد بود؛ اگر بگوییم: هر صفتی را که انسان تصور کند، واقعیت، دارای آن صفت خواهد بود.

با هر یک از این راهها - در انتساب مفاهیم انسانی به واقعیت؛ یعنی انکار این امر که قضایای سادهٔ ریاضی، دربارهٔ واقعیت کاربرد داشته باشد، این ادعا که تنها صفات حاصل از منطق، به واقعیت منسوب می‌شود و انکار هرگونه ماهیت برای واقعیت - کثرت‌گرایی دینی، نظریهٔ خود را دربارهٔ این که واقعیت با مفاهیم بیان نمی‌شود، مورد تأکید قرار می‌دهد. این امر، صرفاً تناقض نظریه را در نسبت دادن تعالی و ضرورت به وجود و سعادت ما و نیز در این که تجربه دینی به واقعیت شکل می‌دهد، نشان می‌دهد.<sup>۲</sup>

1. Hick, A Christian Theology of Religions, op. cit., p.62.

۲. هنگامی که پروفیسور هیک می‌گوید: «تجربهٔ دینی، پاسخی برای واقعیت متعالی است»، مقصودش این است که چنین پاسخی، تنها با نقشه و طرح خود ما صورت نمی‌گیرد، بلکه بخشی از آن، سهم واقعیت و بخش دیگر، سهم ماست.

## موجودات به غایت نامتعین

من تردید دارم که صحبت از واقعیت، به کثرت‌گرایی دینی، به ظاهر، جوهری ببخشد که در اصل، فاقد آن است. صفاتی چون «داشتن صفت» و یا «داشتن فقط صفت سازگار» را در نظر بگیرید! این صفات، کاملاً مبهم است. در عوض، صفاتی چون «داشتن طولی به اندازه ده سانتیمتر» و «وزن یک گرم»، صفاتی کاملاً مشخص است. صفاتی مانند فضا اشغال کردن، مادی بودن، طول و وزن داشتن، در میان این دو نوع صفت قرار دارد؛ این صفات، نه کاملاً مبهم و نه کاملاً مشخص است.

باید توجه داشت که آنچه ما کثرت‌گرایی کاملاً مبهم می‌نامیم و بر اساس آن، واقعیت از ابهام کامل برخوردار می‌شود، به این معنی است که تنها صفات کاملاً مبهم، به نحو شایسته به واقعیت انتساب می‌یابد.

با مراجعه به تاریخ فلسفه درمی‌یابیم که واژه واقعیت، دارای معانی ضمنی مشخصی است. کثرت‌گرایی دینی در ارائه تئوری خود، به طور کامل از امتیازات این معانی بهره می‌گیرد. برای مثال، واقعیت به خودی خود، غیر معلول است و می‌تواند علت دیگر اشیا باشد. همچنین، واقعیت دارای ارزش غایی است. هرچه میزان قطعیت آن بیشتر باشد، دارای آثار قطعی تری خواهد بود.

در این جا به مشکلی برمی‌خوریم که معلول دو امر زیر است:

۱. بر اساس قرائتی از کثرت‌گرایی که در آن، موجودات به غایت نامتعین هستند، صفات کاملاً مبهم را می‌توانیم به واقعیت نسبت دهیم.

۲. هیچ یک از چیزهایی که تنها می‌توانیم صفات کاملاً مبهم را به آنها نسبت دهیم، نمی‌تواند بدون تناقض، به عنوان غیر معلول، علت چیزی و دارای ارزش و آثار عینی ادراک شود.

علت آن، ساده است: هیچ یک از مفاهیم غیر معلول، علت، دارای ارزش و آثار عینی؛ از جمله صفات کاملاً مبهم نیست. قبول این دو واقعیت، کلیه نتایج کثرت‌گرایی کاملاً مبهم را از بین می‌برد.

برای آن که دچار مغالطات مفهومی نشویم، اجازه دهید سخن از واقعیت را به



کناری نهیم و به جای آن، از اصطلاحی استفاده کنیم که کمتر خوشایند، اما عاری از ملازمت سنتی است. اجازه دهید از شیء کاملاً مبهم سخن بگوییم. شیء کاملاً مبهم، چیزی نیست که فقط دارای صفات کاملاً مبهم باشد؛ چنین چیزی اصلاً وجود ندارد. هر چیزی، تنها هنگامی صفات کاملاً مبهم را داراست که صفات مشخص بسیار و کاملی داشته باشد. در عوض، «شیء کاملاً مبهم»، چیزی است که به دلایلی، تنها می‌توانیم صفات کاملاً مبهم را به آن نسبت دهیم. اگر بخواهیم حتی یک صفت را که کاملاً مبهم نیست، به شیء کاملاً مبهم نسبت دهیم، در واقع، خشم نیروی شیء کاملاً مبهم را که ما را از این کار برحذر می‌دارد، برانگیخته‌ایم. اما اگر حتی یک شیء کاملاً مبهم، دارای صفات مشخص کاملی باشد، چیزی وجود خواهد داشت که نظریه شیء کاملاً مبهم را بی‌اعتبار می‌سازد.

اساساً صفاتی که کثرت‌گرایی دینی برای توضیح نظریه و ارائه فرضیه خود، آنها را به واقعیت نسبت می‌دهد، از دو حال خارج نیست:

۱. هیچ یک از صفات: دارای وجود بودن، غیر معلول بودن، علت بودن، ارزش و آثار قطعی داشتن، یک صفت کاملاً مبهم نیست. این صفات، کاملاً انتزاعی است، اما کاملاً مبهم نیست.

۲. هیچ یک از صفات: دارای وجود بودن، غیر معلول بودن، علت بودن و ارزش و آثار قطعی داشتن، از صفات منطقی نیست که یک منطق‌دان به عنوان متخصص در منطق، آنها را به اشیا نسبت دهد. روشن است که با قواعد کثرت‌گرایی دینی:

۱. به هیچ موجود کاملاً مبهمی، غیر معلول، علت و چیزی که دارای ارزش و آثار عینی است، اطلاق نمی‌شود.

۲. چیزی را که نمی‌توان علت نامید، نمی‌توان علت تجربه دینی دانست.

از این مقدمات نتیجه می‌گیریم که هیچ موجود کاملاً مبهمی را نمی‌توان علت تجربه دینی دانست. اگر سعی کنیم درباره موجودی سخن بگوییم که در تجربه دینی خود به آن پاسخ می‌دهیم نیز همین نتایج به بار خواهد آمد.

ایده اصلی این گفتار، چنین است: هم واقعیت در تجربه دینی دخیل است و هم ما

نسبت به آن، سهم داریم. اما باید دانست که نمی‌توان گفت: موجود کاملاً مبهم، چیزی است که ما به آن پاسخ می‌دهیم و یا چیزی است که در تجربه ما دخالت دارد. باز هم کاملاً روشن است که:

۱. چیزی درباره موجود کاملاً مبهم نمی‌توان گفت که به واسطه آن، موجود کاملاً مبهم، علت فضیلت اخلاقی در ما باشد.

۲. این سخن هم درباره موجود کاملاً مبهم گفتنی نیست که می‌توان به چنین موجودی، به عنوان موجود کاملاً مبهم، به نحو شایسته‌تر از دیگر موجودات پاسخ داد.

۳. به همان میزان که نجابت اخلاقی را می‌توان پاسخ شایسته‌ای برای موجود کاملاً مبهم دانست، می‌توان به سود بی‌طرفی اخلاقی و یا شرارت اخلاقی که پاسخهای مناسبی برای یک موجود کاملاً مبهم است، اظهار نظر کرد.

یک موجود کاملاً مبهم، نمی‌تواند هیچ رابطه اخلاقی با چیزی داشته باشد. بنابراین، هنگامی که مشاهده می‌کنیم کثرت‌گرایی دینی می‌گوید: واقعیت، چیزی است که در ورای کلیه تجارب دینی قرار دارد و یا چیزی است که کلیه تجارب دینی، پاسخهایی به آن به شمار می‌رود و نظایر این سخنان، آنچه را مورد تأکید قرار می‌دهد، منطقاً با این نظریه نسبت به آنچه می‌توان درباره واقعیت گفت، سازگاری ندارد. یک موجود کاملاً مبهم، نمی‌تواند کاری کند که کثرت‌گرایی دینی، نومیدانه توقع آن را دارد. این امر برای فهم کثرت‌گرایی، اهمیت دارد؛ زیرا کثرت‌گرایی دینی، برای آن که به وضوح باطل از کار در نیاید، نومیدانه تلاش می‌کند حقیقت را همان موجود کاملاً مبهم بداند.

کثرت‌گرایی دینی، دارای چندین شگرد خنثی‌کننده است:

۱. این نظریه از اسطوره سخن می‌گوید، نه از آموزه.
۲. واژه درست را به گونه‌ای به کار می‌برد که معنایی غیر از درست دارد.
۳. با عنایت به دو شگرد فوق، توصیه می‌کند که اسطوره را به نحوی تعریف کنیم که رفتار مورد نظر را ایجاد کند.

اما این شگردها، به کثرت‌گرایی دینی معنی نمی‌بخشد.

## بحث انتقادی سوم

علاوه بر ناسازگاری، مشکل اساسی دیگری بروز می‌کند: فرض کنید به اثبات برسد که چیزی چون  $X$  وجود دارد که توضیح می‌دهد: موجود دیگری چون  $Y$  وجود دارد. این امر، تنها هنگامی به عنوان یک توضیح پذیرفتنی است که  $X$  دارای صفتی باشد که وجود  $Y$  را توضیح دهد.

به این ترتیب، دو دیدگاه مشخص دربارهٔ این دیدگاه کلی وجود خواهد داشت که اصطلاح «رابطه منطقی» را همچون اصطلاح پیشنهادی کثرت‌گرایی دینی، به کار می‌برد:

۱. اگر هیچ صفتی، بجز صفاتی که تنها از منطق حاصل می‌شود، به نحو شایسته‌ای به واقعیت قابل اطلاق نباشد، هیچ تجربه‌ای را به عنوان پاسخ به واقعیت (و یا به کمک آن)، نمی‌توان بهتر از هیچ تجربه دیگری دانست.

۲. بر حسب کثرت‌گرایی دینی، مجاز نیستیم هیچ صفت اخلاقی را به واقعیت نسبت دهیم؛ در نتیجه:

۱. اگر هیچ صفت اخلاقی، به واقعیت قابل انتساب نباشد، وجود واقعیت، فضیلت اخلاقی را بهتر از رذیلت اخلاقی توجیه نخواهد کرد. بر اساس پیش‌فرض کثرت‌گرایی دینی، هیچ قدرت و یا صفت علی، قابل انتساب به واقعیت نیست و به این ترتیب:

۲. اگر هیچ صفت علی، قابل انتساب به واقعیت نباشد، وجود واقعیت، وجود ما را بهتر از آن که جهانی تهی از ما وجود داشته باشد و یا اصلاً جهانی وجود نداشته باشد، نمی‌تواند توضیح دهد.

۳. هیچ دلیلی نیز برای این فکر خود نداریم که تنها تجربه دینی، پاسخی برای واقعیت به شمار می‌رود؛ خوردن یک ساندویچ یا لگد زدن به یک قوطی کنسرو، به همان اندازه، تجربه‌ای از واقعیت است.

۴. کسی که با اندیشهٔ آزار رساندن به دشمنانش، قربانی بی‌دفاعی را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد و یا با شادمانی، سگی را می‌زند، تفکرش به میزان تجربه‌ای که در

پاسخ به واقعیت و یا به کمک آن شکل گرفته است، معقولانه می باشد. هیچ یک از موارد فوق در قالبهایی که ذکر شد، به هیچ وجه معقول نیست؛ زیرا هیچ صفتی که به نحو شایسته ای قابل انتساب به واقعیت باشد، مستلزم آن نیست که پیشنهادات فوق درباره پاسخ به واقعیت و یا به کمک واقعیت معقول باشد.

بنابراین، تا این جا دو نکته روشن شده است:

۱. چیزی که بتوان به عنوان پاسخ به واقعیت و یا شریک واقعیت لحاظ نمود، وجود ندارد.

۲. هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم: تنها تجارب دینی و اخلاقی خوب، پاسخهایی برای واقعیت یا شریک با واقعیت است.

نکته مهم دوم، مجدداً در دو مرحله، قابل بحث است:

۱. اگر اساساً کسی نتواند هیچ صفتی را به  $X$ ، با این شرط که  $X$  می تواند  $Y$  را توضیح دهد، نسبت دهد، بنابراین فرض قبول  $X$  به عنوان توضیحی برای  $Y$ ، کاملاً بی معنی است و یک توضیح فریبکارانه را مطرح می سازد.

۲. کثرت گرایی دینی، نمی تواند هیچ صفتی را به واقعیت، با این فرض نسبت دهد که ممکن است اثبات این صفت، چیزی را - هرچه که باشد - توضیح دهد. بنابراین، به لحاظ توضیح، کثرت گرایی، تهی است و هنگامی که محتوای شناختاری کثرت گرایی را بگشاییم، بقیچه اش را خالی می یابیم!

ممکن است گفته شود: هنگامی که کثرت گرایی دینی، واقعیت را به اثبات می رساند، به خودی خود، همچون یک استعاره در نظر گرفته می شود. در این فرض، گفتار کثرت گرایی، معنی محصلی ندارد، بلکه باید درباره آن، بر این اساس قضاوت نمود که آیا مفید است یا خیر؟ و آیا مواجهه با اسطوره کثرت گرایی دینی، باعث نجابت بیشتر مردم نمی شود؟

در پاسخ باید گفت که بنابراین، کثرت گرایی دینی، هیچ توضیحی درباره هیچ چیز نخواهد داشت. همچنین کثرت گرایی دینی، جایگزینی برای هیچ یک از این نظریات که می گویند: تنها یک دین، حق است، و یا کلیه ادیان، حق است، نبوده، هیچ توضیح واقعی دیگری نیز درباره تکثر ادیان ندارد.